

شعر به زبان تصویر

گزارش هفدهمین نشست نقد آثار تصویری کودک و نوجوان

گفت: آری می‌شود، می‌شود «بی‌بال» هم تا آسمان‌ها رفت.
می‌پریم تا خانه با بال و پر شادی
منتظر آن‌جا نشسته آفتاب من
مادرم تنه‌است.
اکرمی: شعر دیگری هم هست از خانم صالحی
که تصویرگری آن را آقای فرشید شفیعی انجام
داده‌اند. این شعر از کتاب «ترانه‌ای برای باران»
انتخاب شده است:
پدر بزرگ خاک، آسمان پیر
به ابرهای ابروان
و ابرهای روی و موی خود نگاه کرد
دلش شکست
چپق کشید و گریه کرد و قصه گفت
و باغ، قصه را شنفت
و قصه پدر بزرگ
عجیب بر دلش نشست
در بهار باز شد
پرنده‌گان دوباره
دسته، دسته
جفت، جفت
برای عید دیدنی
به باغ قصه آمدند
پدر بزرگ
چپق کشید و خنده کرد و قصه گفت
و باغ قصه ناگهان

بزرگ تهرانی، علی عامه‌کن، حسن عامه‌کن، فرشید
شفیعی، مرتضی زاهدی و جمعی دیگر حضور
داشتند.
اکرمی: به کریم نصر خوش آمد می‌گوییم. ما
سعی کرده‌ایم در این جلسات، شاعران و نویسندگان
را با تصویرگران آشتی دهیم. من تصور می‌کنم که
ما نمی‌توانیم این دو شاخه از ادبیات را از هم جدا
کنیم. خوشحالیم از این که خانم اتوسا صالحی هم
در جمع ما هستند و در واقع در بحث، به ما کمک
می‌کنند. ابتدا می‌خواهم خواهش کنم که خانم
صالحی یکی از شعرهای خودش را و یکی از
شعرهایی را که آقای نصر تصویرگری کرده‌اند، برای
ما بخوانند.
صالحی: اولین شعر، شعر پرواز از آقای بیوک
ملکی (از مجموعه شعر کوچه دریاچه‌ها) است که
آقای نصر تصویرگری کرده‌اند:
در سر من شور شیرینی است
اشتیاق بادبادک‌های بازیگوش
شوق آن گنجشک باهوش
از خودم می‌پرسم آیا می‌شود من هم
پر بگیرم از زمین تا آسمان آفتابی؟
باد تندی می‌ورزد ناگاه!
می‌برد با خود کلاهم را
از زمین تا آسمان روشن آبی
باد،
پاسخم را داد.

کتاب ماه کودک و نوجوان، یک‌شنبه دوم هر
ماه، پذیرای تصویرگران و دانشجویان و
دست‌اندرکاران ادبیات کودک، در نشست نقد آثار
تصویرگران است. هفدهمین نشست نقد آثار
تصویرگران کتاب‌های کودک و نوجوان، با حضور
تعدادی از تصویرگران، دانشجویان و دست‌اندرکاران
ادبیات کودک و نوجوان برگزار شد. در این نشست،
کریم نصر، تصویرگر کتاب‌های شعر «آب یعنی
ماهی»، «اتل مثل کلوچه»، «من و مرغابی‌ها»،
«کوچه دریاچه‌ها»، «نان و شبنم» و «هرکسی کار
خودش» و نیز اتوسا صالحی، شاعر کتاب‌های
نوجوانان، به عنوان میهمان حضور داشتند. گفتنی
است که تصویر کتاب «آب یعنی ماهی»، جایزه
پلاک طلایی BIB (برایتیلاوا) را در سال ۱۹۹۱
میلادی، از آن خود کرد.
در این جلسه، ابتدا آخرین خبرهای مربوط به
تصویرگری کتاب‌های کودکان و نوجوانان مطرح شد
و سپس حاضران در جلسه، در پنج گروه مشورتی
گرد آمدند و ویژگی‌های تصویرگری کتاب‌های شعر
کودک را بررسی کردند.
سپس کریم نصر و اتوسا صالحی، نظریات خود
را در این باره، با حاضران در میان گذاشتند. در این
نشست، تصویرگرانی چون کمال طباطبایی، فریده
شه‌بازی، پری بیانی، فاطمه رادپور، عطیه مرکزی،
ماهنی تذهیبی، نگین احتسابیان، سعید گلدوزیان،
بنفشه احمدزاده، علی خدایی، علی بوذری، عطیه



که دوستان صحبت می کنند و من جمع بندی می کنم. من هم این را پذیرفتم: چون با خودم گفتم، دوستان هر چه می خواهند بگویند، من هم عاقبت حرف خودم را می زنم!

اکرمی: حالا گروه به گروه، این کار را دنبال خواهیم کرد.

شفیعی: من حرف های گروه خودمان را به صورت چند عبارت و جمله می خوانم و اگر خواستید، توضیح می دهم.

یکی از تفاوت های تصویرگری شعر و داستان، در «باورپذیری» است. درحقیقت، متن داستان از نوعی باورپذیری برخوردار است که شعر معمولاً این ویژگی را ندارد. البته اگر وقت شد، در مورد این اصطلاح، توضیح خواهم داد. دیگری «ابهام» است و می دانید که ابهام از عوامل مهم شعر است. دیگری «موسیقی درونی» است و هم چنین «زبان شعر و شخصیت کلمات» یا «هویت کلمات». ما با خانم صالحی، به این نتیجه رسیدیم که ویراستاری شعر، خیلی سخت و حتی شاید ناممکن است. از طرفی، ترجمه آن هم خیلی سخت است که شاید به خاطر کلمات و هویت و شخصیت کلمات باشد. یکی دیگر، ویژگی «شعریّت» است. به این معنی که یک متن، فقط براساس نظم یا ریتم و حتی موسیقی درونی، به شعر تبدیل نمی شود. چیزی که شعر را شعر می کند، شعریّت است. البته این اصطلاح «شعریّت»، خیلی کلی و توضیح آن بسیار سخت

حضور داشته باشد چون اگر پنج نفر مثل من در یک گروه باشند، ممکن است فقط با هم سلام و علیک کنند و حال یکدیگر را بپرسند و اصلاً راجع به شعر و تصویرگری شعر حرفی نزنند. دلیلش این است که راجع به این موضوعات شاید چیزی ندانیم.

اکرمی: من مطمئن هستم که جوان ها از بزرگ ترها کار می کشند اگر موافق باشید، این افراد مسئول گروه های مشورتی بشوند: خانم شهبازی، خانم بیانی، خانم مرکزی، آقای شفییعی و آقای طباطبایی. حالا می توانید صندلی ها را جا به جا کنید، دور هم بنشینید و نتیجه گفت و گوها یا تان را یادداشت کنید.

(در این بخش، افراد حاضر در جلسه در پنج گروه مشورتی، به بحث و تبادل نظر پرداختند. گروه ششم نیز از افرادی تشکیل شد که دیرتر به جلسه رسیدند و در گفت و گوی آن ها فرصت جمع بندی پیش نیامد.)

اکرمی: دوستان خسته نباشید. ظاهراً تا این جا که کارها خوب پیش رفته.

حجوانی: ما هر چه سعی کردیم علیه طرح شما جوسازی کنیم، نشد! مثل این که طرح شما گرفت و بد نبود. ما در این گروه، از صحبت های دوستان استفاده کردیم. یادداشت هایی هم برداشته ایم که به موقع خواهیم خواند.

نصر: من یک توضیح بدهم، آقای اکرمی گفتند

گل از گلش شکفت

اکرمی: با تشکر از خانم صالحی. این شعرها با حال و هوای جلسه ما جور درمی آید. من فکر می کنم همه ما روی این موضوع متفق القول باشیم که آقای کریم نصر، بر تصویرگری کتاب کودک تاثیرگذار بوده اند. می دانیم که تصویرگری ایشان بر کتاب «آب یعنی ماهی» که سروده آقای مزینانی است، در سال ۱۹۹۱، جایزه براتیسلاوا را از آن خود کرد.

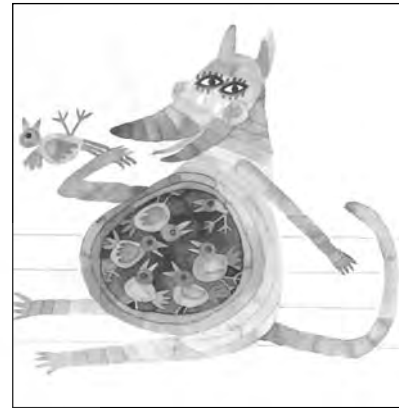
پیش از آن که آقای نصر صحبت شان را شروع کنند، قرار شد تجربه جدیدی را با دوستان تصویرگر در پیش بگیریم؛ یعنی یک کارگاه مشورتی راه بیندازیم. طرحی که در ذهن من است، این است که به مدت بیست دقیقه در گروه های تقریباً ده نفره، خیلی دوستانه دور هم بنشینیم و ویژگی تصویرگری کتاب های شعر را به بحث بگذاریم و نتیجه بحث را یادداشت کنیم. سؤال این است که تصویرگری شعر چه ویژگی ها و چه تفاوت هایی با تصویرگری کتاب های داستان دارد؟ موافق هستید که شروع کنیم؟

حجوانی: کارهای آقای اکرمی، خیلی انفجاری و ابتکاری است. ابتکار هم وقتی از حد بگذرد، ممکن است به یک موضوع مسئله دار تبدیل می شود!

البته این اتفاق تا حالا در این جا نیفتاده و طرح های ایشان گرفته. حالا من می خواهم پیشنهاد کنم که در هر گروهی، یکی از تصویرگران قدیمی تر



شفیعی: یکی از تفاوت‌های تصویرگری شعر و داستان، در «باورپذیری» است. در حقیقت، متن داستان از نوعی باورپذیری برخوردار است که شعر معمولاً این ویژگی را ندارد



نشان می‌دهد که این بحث چه قدر می‌تواند دامنه داشته باشد. در واقع، هر کدام از گروه‌ها به نکات تازه‌ای رسیده‌اند.

بیانی: افراد گروه ما نظرشان این بود که عنصر تخیل در تصویرسازی کتاب‌های شعر، قوی‌تر از کتاب‌های داستان است. برداشت‌ها در تصویرسازی کتاب‌های شعر، متنوع‌تر و آزادتر از کتاب‌های داستانی صورت می‌گیرد. هم‌چنین در تصویرگری شعر، ایجاز نقش مهم‌تری دارد. علاوه بر این، تصویرسازی کتاب‌های شعر، شخصی‌تر است تا کتاب‌های داستانی؛ یعنی برداشت خود تصویرگر خیلی اهمیت دارد.

نکته بعدی این که تصویرگری کتاب‌های شعر کودکان، نسبت به کتاب‌های نوجوانان ساده‌تر است. زیرا دامنه شعر کودک خیلی محدودتر است. بنابراین همان پیچیدگی که در شعر نوجوانان هست، در تصاویر هم تأثیر می‌گذارد و تصویرگری کتاب‌های شعر نوجوان را پیچیده‌تر می‌کند. از طرفی، در تصویرگری شعر، بیشتر از کتاب‌های داستانی، باید به مخاطب توجه شود.

زاهدی: نتیجه بحث در گروه ما این بود که ما دو دسته تصویرگر داریم؛ تصویرگرهایی که تکنیک دارند و آن‌هایی که تجربی‌اند. من فکر می‌کنم تصویرگری که تجربی کار می‌کند، تخیل قوی‌تری هم دارد. بنابراین، فرقی نمی‌کند که یک کتاب شعر را تصویرگری کند یا یک داستان روایی را. مهم

می‌گیرد، او با احساس کامل با آن برخورد می‌کند و ممکن است به همان روانی و سادگی، نشانه‌های موردنظر و خلاقیت هنری‌اش را به کار برد و آن را اجرا کند. وقتی شعر در اختیار کودک قرار می‌گیرد، کودک هم می‌تواند به راحتی با آن ارتباط برقرار کند. برعکس، داستان یک روند کلی دارد و خواننده با تمام کردن آن، می‌تواند نتیجه‌ای کلی از آن بگیرد. محدودیت‌هایی نیز در مورد داستان وجود دارد. برای مثال، باید در نظر داشته باشیم که این داستان برای چه گروه سنی نوشته شده یا این که مخاطب ما چه کسی است؟

بنابراین، دست تصویرساز از این نظر تا اندازه‌ای بسته است و باید محدودیت‌هایی را قبول کند. برخی از دوستان معتقد بودند که چون تصویرسازی در ایران، از نقاشی سرچشمه گرفته است و اکثر تصویرسازان قدیمی ما که شروع به این کار کردند، نقاش بوده‌اند، برخوردارشان هم به داستان و شعر خیلی احساسی بوده. در صورتی که این مقوله در کشورهای خارجی، مبتنی بر تحقیقات علمی بوده و همزمان با آن، شناختی علمی نیز از کودک به دست آمده است. آن‌ها بر اساس این شناخت است که تصویرسازی می‌کنند. هم‌چنین، بعضی از دوستان گروه ما معتقدند که آن دسته از تصویرگرانی که در کودکی، واقعاً کودکی کرده‌اند، می‌توانند در بزرگسالی تصویرگرهای خوبی باشند.

اکرمی: ممنون خانم مرکزی. صحبت‌های شما

است. این را هیچ جور نمی‌شود توضیح داد. در واقع، هر کسی به فراخور حال خودش، از این واژه برداشتی می‌کند. این چیزهایی بود که فعلاً به آن رسیده‌ایم. اکرمی: ممنون آقای شفیعی. فکر می‌کنم گروه‌تان به کلید جمله‌های خیلی خوبی دست پیدا کرده که به موقع به آن‌ها خواهیم پرداخت. مهوار: من تصویرگر نیستم، ولی از طرف گروه آقای طباطبایی حرف می‌زنم. گروه ما معتقد است که چون ساختار شعر و داستان با هم تفاوت دارد، پس تصویرگری آن‌ها نیز با هم متفاوت است.

در تصویرگری داستان، ما در پی تصویرگری یک خط داستانی هستیم، ولی در تصویرگری شعر، ترجمان تخیلی صورت می‌گیرد. شعر نیز هرچه متفاوت‌تر باشد، شکل جدیدی از تصویرگری را طلب می‌کند. مثلاً وقتی تصویرگری، شعری را می‌خواند و می‌خواهد شعر را تصویرگری کند، فضای خاصی در ذهن او ایجاد می‌شود که سرریز یک احساس است و نشانه‌های جدیدی را برای تصویرگر ایجاد می‌کند که در شعر بصورت کلمات حضور ندارد. همین.

اکرمی: آقای مهوار، نویسنده کتاب‌های کودکان است. متن شیرین کتاب «باز هم شازده کوچولو»ی ایشان، ویژگی‌های خاصی دارد که خیلی به شعر نزدیک است.

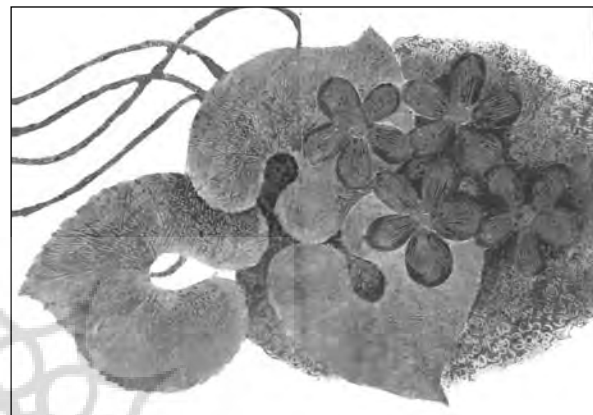
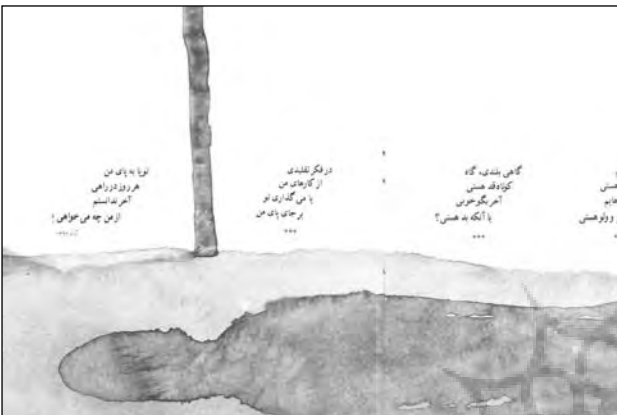
مرکزی: افراد گروه ما معتقدند که شعر از سادگی و روانی برخوردار است؛ مخصوصاً شعر کودک. زمانی که این شعر در اختیار تصویرگر قرار



که امروز داشتیم در مورد تصویرگری کتاب‌های شعر کودک، به نظرم دچار چنین مشکلی بودیم. بنابراین، اولین چیزی که می‌خواهم تعریف کنم، خود «تصویر» است و دومی «شعر». هرکس در این جا درکی از تصویر دارد و این تعریفی که من ارایه می‌دهم، درحقیقت، تعریف شخصی است و به هیچ‌وجه تعریف آکادمیک پذیرفته شده و قطعی نیست. اگر اکنون مفهوم این واژه‌ها را روشن نکنیم، چه بسا بعداً سوالات ما بیشتر از آن بشود که لازم است. منظور من از تصویر، مجموعه‌ای از روابط بین تعدادی خط و سطح است. کسی که با این تعریف آشنا نیست، وقتی صحبت از تصویر می‌شود، احتمالاً اشیاء و تصویر اشیاء را در ذهن مجسم می‌کند. مثلاً تصویر گلایی یا درخت را به خاطر می‌آورد و... در صورتی که من در کار حرفه‌ای خودم، روی این چیزها اصلاً تاءکید ندارم. وقتی می‌خواهم تصویری تولید کنم، به مجموعه‌ای از خطوط و سطوح فکر می‌کنم که بیننده را هدایت می‌کند. به طرف فضایی جنگی یا عشقی یا عرفانی و نظایر آن. پس توجه داشته باشید که من راجع به معادل ادبی تصویر صحبت نمی‌کنم. درباره رابطه‌ای سخن می‌گویم که تصویرگرها آن رابطه را تجربه می‌کنند. ببخشید اگر نمی‌توانم بیشتر از این موضوع را باز کنم. شاید وقتی به انتهای بحث رسیدیم، این مبحث خود به خود باز شود.

اهمیت داده شود، من فکر می‌کنم که این رویکرد، در تصویرگری عمومیت دارد. وقتی می‌پذیریم که تصویرگری کنیم، یعنی مخاطب را قبول کرده‌ایم. مورد دیگری هم بود که در جمع‌بندی دیگران نیز وجود داشت، اما در جمع‌بندی آقای مهوار بهتر خودش را نشان داد. آقای مهوار گفتند که در شعر، تصویر به صورت کلمات نشان داده می‌شود و بنابراین، در تصویرگری شعر هم تصویرگر می‌تواند سیال‌تر عمل کند. اگر می‌خواهد با تشکر از تلاش دوستان برای پاسخ دادن گروهی به چند سؤال. اگر موافق باشید، طبق برنامه در این بخش، صحبت‌های آقای نصر را بشنویم. آقای نصر، ما شش کتاب از شما داریم که تصویرگری کتاب شعر است. در برخی از آن‌ها، مثل کتاب «آب یعنی ماهی»، لحن روایی مشخص‌تر است. کتاب «اتل مثل کلوجه» هم برای خردسالان سروده شده و بنابراین، دامنه خیال آن کم‌تر است. ما مایل هستیم که ابتدا نتیجه تجربه‌های شخصی‌تان را در تصویرگری کتاب‌های شعر بشنویم و بعد نظراتان را درباره جمع‌بندی نظر گروه‌ها از تصویرگری شعر مطرح کنید. نصر: یکی از مواردی که یادداشت کرده‌ام تا درباره آن صحبت کنم، این است که ما معمولاً از واژه‌ها و اصطلاحاتی استفاده می‌کنیم که درک مشترکی از آن‌ها نداریم. مثلاً در همین گفت‌وگویی

تخیلی است که صرف اثر می‌کنیم. بنابراین، ما نمی‌توانیم تمایزی بین تصویرگری شعر و تصویرگری داستان بگذاریم. نصر: (از طرف گروه خانم شهبازی) درحقیقت، ما هم به نقاط مشترکی با دوستان رسیدیم. البته، یکی دو نکته هست که آقای حجوانی در مورد تفاوت شعر و داستان گفتند و برای من هم جالب بود. آقای حجوانی معتقدند که منطق شعر درونی‌تر است. از دید ایشان، داستان مثل یک منحنی سینوسی، اوج و فرودی دارد. در صورتی که شعر از یک منحنی موجی تبعیت می‌کند. و فراز و فرود منطقی ندارد. نکته دیگری که آقای عامه‌کن، از قول خانم قزل‌ایاغ گفتند و نقل به معنی است، این است که تصویرساز می‌تواند هر جور که دلش خواست، کار بکند. کودک هم می‌تواند برداشت خاص خودش را داشته باشد. کودک، چیزها را به دلخواه، جابه‌جا می‌کند و دوباره سرچایش می‌گذارد. این هم حرف جالبی بود؛ اگرچه می‌تواند درست باشد یا نباشد. این مربوط به گروه ما بود. جمع‌بندی کلی این است که غیر از نظر آقای زاهدی که تفاوتی بین شعر و متن غیرشعری نمی‌بینند، تقریباً جمع‌بندی همه افراد گروه‌ها این بود که این دو با هم خیلی تفاوت دارند. معتقدند که شعر علاوه بر «شعریّت» موسیقی و ابهام دارد و خیلی تخیلی‌تر از داستان است. تقریباً همه گروه‌ها در این مورد اتفاق نظر داشتند. موارد دیگری مثل این که باید به مخاطب



نظر رنگ آمیزی و اجرا عالی بود، ولی هیچ کدام از داوران شک نکردند که این‌ها باید کنار گذاشته شود. پس حالا می‌رسیم به این که تصویر شعر باید چیز خاصی باشد، چون شعر خاص است، نه به دلیل این که شعر از منطق پیروی نمی‌کند، شعر می‌تواند کاملاً پیرو منطق باشد. برای این که اشیا در شعر، در جایی قرار نگرفته‌اند، که ما به طور روزمره با آن‌ها مواجه هستیم. من ویژگی شعر را این می‌دانم؛ همان چیزی که شعرا به آن آشنایی زدایی می‌گویند و خیلی هم روی آن کار می‌کنند. در شعر کلماتی که مربوط به اشیا هستند، از جایگاه روزمره خودشان خارج می‌شوند و به جایگاه دیگری می‌روند. اگر می‌گوییم شعر سیال است معنایی دارد و در لایه‌های پنهان خود، از منطق پیروی می‌کند یا خیلی تخیلی است، به سبب این است که اشیا را در جای روزمره خودشان نمی‌بینیم. این همان وجهی است که به شعر معنای مضاعفی می‌دهد و من به عنوان آشنایی زدایی از آن نام می‌برم.

اما مواردی که من به طور شخصی در شعر پیگیری می‌کنم، این است که وقتی شعر را می‌خوانم اول باید ارزیابی کنم که این شعر هست یا نه؟ اگر چه من در مقام یک ادیب شعر را ارزیابی نمی‌کنم و در حقیقت، به عنوان یک شنونده غیرمتخصص، با آن روبه رو می‌شوم. به این معنا، من بسیاری از شعرهایی را که برای خردسالان نوشته می‌شود، اصلاً شعر نمی‌دانم و فکر نمی‌کنم هر چیزی که

همانگ نبود. به این دلیل است که می‌گویم تصویر خوب، اصولاً بی‌معناست، مثل لباس خوب و یا دواوی خوب. اگر من بگویم که این بهترین داروی دنیا است، باید پیرسید که داروی تو برای چه دردی خوب است؟

برای سردرد یا برای سرطان؟

پس تصویر خوب، یک حرف خیلی کلی است. وقتی ما از تصویرگری شعری صحبت می‌کنیم، فقط تصویر خوب نمی‌خواهیم. تصویری می‌خواهیم که ترجمه تصویری شعر و شعریت آن باشد، برای همین ممکن است شما تصاویر خیلی خوبی در زمینه شعر ارائه کنید، ولی به درد یک کتاب خاص نخورد و رد شود.

مثال خوبی که الان به یاد من می‌آید، در مورد داوروی تصویرگری قصه‌های قرآنی بود. خیلی از تصاویر خوب بودند، ولی در همان نگاه اول رد شدند، برای این که اصلاً تصویر دینی نبودند. وقتی قرار می‌شود که تصویری با مضمون خاص داشته باشیم، که کار را داوروی می‌کند، دنبال نشانه‌هایی از آن معنا در تصویر می‌گردد و بنابراین هر چه که مربوط به نگاه دینی نیست، کنار گذاشته می‌شود، حتی اگر شاهکار باشد. شما اگر تصاویر میکلا آنز را هم برای قصه‌های قرآنی در نظر بگیرید، باز برای این موضوع مناسب نیست.

واقعاً تصاویری به همین نمایشگاه تصویرگری قصص قرآنی رسیده بود که فوق العاده قدرتمند و از

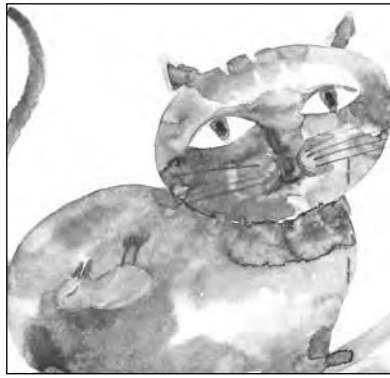
واژه دوم که باید تعریف کنم، شعر است. درواقع تا وقتی کسی از من پرسیده باشد که شعر چیست، اما به محض این که سؤال کنید، دیگر نمی‌دانم چیست. خلاصه این که می‌خواهم بگویم من هم مثل آقای شفیعی به «شعریت» باور دارم.

مورد دیگر این است که به نظر من هر متنی را می‌شود تصویر کرد. هر متنی که بیشتر از دو کلمه باشد، قابلیت تصویر شدن دارد و خیلی خوب و عالی هم می‌توان آن را تصویر کرد.

ولی واقعیت این است که خیلی خوب برای تصویرگر کافی نیست. من تصاویرهای خیلی خوب را در بسیاری موارد نمی‌پذیرم. اگر به طور کلی بگویم تصویر خوب این مهم است باید ببینم که تصویر خوب در ارتباط با چیست؟

اگر ما یک متن اسلامی را بدهیم به یک تصویرگر مسیحی و بگویم شما این را برای ما تصویر کن و او آن تصویر را با برداشته‌های خودش ارائه کند و شاهکار هم باشد، آیا ما این را می‌پذیریم و در کنار یک متن اسلامی قرار می‌دهیم؟

طبیعی است که نه، اگر نگاه و شناختی اسلامی داشته باشیم، می‌گوییم نه چرا می‌گوییم طبیعی است؟ چون مسلمانانی که تصویرهای اسلامی را پایه‌ریزی کردند، خودشان در طی قرن‌ها، نشانه‌های مسیحی و بی‌زنانسی را از کارهای‌شان کنار گذاشتند. این نشان می‌دهد که آن‌ها نشانه‌هایی را در تصویرهای مسیحی می‌دیدند که با رویکرد اسلامی



بیانی:
عنصر تخیل در تصویرسازی
کتاب‌های شعر،
قوی‌تر از کتاب‌های
داستانی است.
برداشت‌ها در تصویرسازی
کتاب‌های شعر، متنوع‌تر و
آزادتر از کتاب‌های داستانی
صورت می‌گیرد

قافیه داشته باشد، شعر باشد. اگر اینجا گفته می‌شود که هر چه سن مخاطب پایین‌تر باشد، تصویرگری ساده‌تر می‌شود، برای این است که از شعر دور می‌شود و فقط قافیه دارد.

شاید تخیل هم داشته باشد، ولی تخیل مختص شعر نیست.

خیلی از متون غیرشعری، تخیلی‌تر از شعر است. مگر داستان‌های رئالیسم جادویی تخیلی نیست؟

پس اول ارزیابی می‌کنم که آیا این متنی که برای تصویرگری به من داده شده، شعر هست یا نه؟ در بسیاری موارد، چون به عنوان شعر مرا مجاب نمی‌کند، من نمی‌پذیرم که چنین متنی را تصویر کنم.

اما در مورد متنی‌هایی که فکر می‌کنم شعر است بازهم مساله به این سادگی نیست. من ابتدا سعی می‌کنم هر چه بیشتر به شعر نزدیک شوم. در واقع مهم‌ترین مساله این است که آیا اصلاً با آن شاعر و شعرش ارتباطی برقرار می‌کنم یا نه؟

آیا آن فضا را می‌شناسم یا نه؟ خب، قطعاً اگر من با تجربه شاعر احساس نزدیکی نکنم، چه طور می‌توانم آن را تصویر کنم؟ می‌دانید که خیلی از شاهکارهای شعری، به شکل مبتدلی تصویر شده است.

زمانی که حافظ تقلیل پیدا می‌کند به یک پیرمرد و یک جام می، چنین اتفاقی رخ می‌دهد.

در حقیقت، تصویرگر خیلی ساده انگارانه، بیرونی‌ترین لایه‌های یک غزل را برداشته و روی آن کار کرده است. در این صورت، قطعاً چیز قابل توجهی از آب در نمی‌آید.

پس اولین قدم برای نزدیک شدن به شاعر، این است که ببینیم آیا اصلاً شعرش را می‌فهمیم یا نه؟ من همین جا دو شعر از آقای مزینانی مثال می‌آورم که در مورد اول، خیلی با آن احساس نزدیکی می‌کردم که همان شعر «آب یعنی ماهی» است و در مورد دوم که شعر «بی‌عقاب» از کتاب نان و شبنم بود چنین احساسی نداشتم.

توجه کنید که فضای این شعرها چه قدر با هم متفاوت است.

احتمالاً بسیاری از شما کتاب شعر «آب یعنی ماهی» را خوانده‌اید. می‌شود گفت که این کتاب فضایی کاملاً اجتماعی «ملموس و تخیلی» دارد، در حالی شعر «بی‌عقاب» فضایی کاملاً متفاوت دارد. برای این که حرفم روشن‌تر شود، من یک شعر از کتاب اول و سپس بخشی از شعر «بی‌عقاب» را برای تان می‌خوانم:

بازهم ناظم ما
زنگ را برده ز یاد
خوب شد خانه ما
دور هم نیست زیاد
می‌کنم توی حیاط
یک نگاه آهسته

ای چرا مشت‌ی علی
دک‌ه‌اش را بسته؟
چرخ دستی دم در
بالبویی تازه
پشت هم صاحب آن
می‌کشد خمیازه
اصلاً از توی کلاس
آسمان زیبا نیست
پشت این پنجره‌ها
طفل‌کی زندانی است
ایرها چون پشک
آسمان چو سینی
از خودم می‌پرسم
هی چرا غمگینی؟
دنگ و دنگ، انگاری
این صدای زنگ است
زنگ هم از غصه
مثل من دل‌تنگ است

در این جا با قدری دقت، متوجه می‌شویم که شعر مربوط به بچه‌ای است که موقعیت مالی خوبی ندارد. پی می‌بریم که او از نظام آموزشی دلخور است و میله‌های پنجره کلاس، برایش مثل میله‌های زندان است. فضای بیرون از مدرسه نیز از دید این کودک، چندان دلخواه نیست. من تقریباً با همه این‌ها به راحتی ارتباط می‌گیرم و حسم برانگیخته می‌شود.



نکته برای این است که ببینم با شاعر، آن شعر رابطه برقرار می‌کنم یا نه؟

همین نگاهش به اشیاست که مرا راهنمایی می‌کند که اشیای خودم را در صفحه چه طوری بچینم. وقتی این امکان برای من موجود نباشد، در عمل راهی برای تصویر کردن آن شعر نمی‌یابم.

من بعید می‌دانم که بتوانم مثلاً هایکوهای ژاپنی را تصویر کنم به نظر می‌رسد که خیلی از هایکوهای ژاپن دورم خیلی بعید می‌دانم که بتوانم شعرهای مولوی را تصویر کنم، چون فکر می‌کنم از مولوی خیلی دور هستم. بنابراین برای تصویرگری، به طرف اشعاری می‌روم که بتوانم حداقل ارتباط را با آن‌ها برقرار کنم. به این جهت است که ارزیابی نگرش شاعر، برایم اهمیت زیادی دارد. توجه داشته باشید که وقتی می‌گویم نگرش منظورم فلسفه و این جور چیزها نیست. می‌تواند نگرش عادی و عامیه باشد، اما به شکل شعری بیان شده باشد. کشف این نگاه برای من عمده است.

اکرمی، خیلی ممنون، صحبت‌های خوبی بود. می‌خواهم از خانم صالحی خواهش کنم که از دیدگاه یک شاعر، به موضوع نگاه کنند.

ما بحث ایماژ و تصویر را در شعر هم داریم و آقای نصر هم به آشنایی زیادی اشاره کردند. دوست داریم صحبت‌های شما را هم بشنویم. مثلاً در این حوزه که چه عناصری در شعر می‌تواند در تصویرگری راه پیدا کند و یا این که توقع شما به

تجربه خودش به کار گرفته شده باشد، بر نمی‌خوریم. در صورتی که با شعر اول، ارتباط بیشتری برقرار می‌کنیم. در هر صورت، می‌خواستم بگویم که برای من مهم است که بتوانم حداقل ارتباط را با شعر برقرار کنم واقعیت این است که من در مورد شعر اول هم با نگاه مزینانی آشنا بودم و هم با کودک درون شعر، تجربیات مشترکی داشتم. در حالی که با شعر دوم که احتمالاً چند سال بعد از مجموعه اول سروده شده، چنین ارتباطی نداشتم. این شعرها خیلی خیلی شخصی شده‌اند و ارتباط برقرار کردن با آن‌ها خیلی مشکل بود. توجه کنید که من بین همین دو نوع نگاه دو تفاوت عمده دیگر قائل هستم و آن نوع برخورد خودم با اشیای مطرح شده در این کتاب است و اساس کار را هم همان قرار دادم.

به طور کلی، اگر بخواهم کتاب شعری را تصویر کنم، اول می‌کوشم به آن نزدیک شوم. وقتی به کتاب «آب یعنی ماهی» نگاه می‌کنید، می‌بینید که همین امر به من کمک می‌کند تا بدانم اشیایی که در تصویرهایم می‌آیند، باید کجا قرار بگیرند.

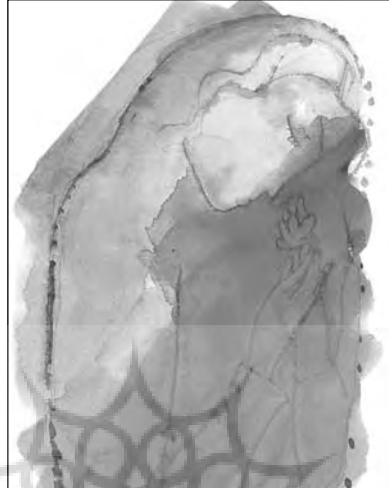
مثلاً در مورد دوم، اشیا سیال‌تر هستند به همین دلیل نیز رابطه اشیا را در تصویر می‌توانم سیال‌تر و آزادتر کار کنم. به هر حال این که من اشیایم را چه طور توی تصویر قراردادم، برایم خیلی اهمیت دارد. به این معناست که می‌گویم باید با نگرش شاعر آشنا باشم. اولین قدمی که برمی‌دارم و پراهمیت‌ترین

مورد دوم، همان شعری است که من خیلی از آن خوششم می‌آید، ولی ارتباط گرفتن با آن دشوار است:

حوض‌ها بی آسمان
آسمان‌ها بی عقاب
شاپرک‌ها روی سیم
اسب‌ها توی کتاب
حوض‌ها بی آسمان
خالی و ویران شدند
در ته پا شویه‌ها
ماهیان پنهان شدند
آسمان‌ها بی عقاب
کوچک و کوتاه و زشت
می‌توان بر روی آن
یادگاری هم نوشت
شاپرک‌ها روی سیم
مثل کاغذ پاره‌اند
در میان شعرها
روز و شب آواره‌اند
اسب‌ها توی کتاب
آه، مشت‌ی استخوان
شیهه‌شان جا مانده است
پشت درهای زمان

می‌بینید که فضای این دو شعر هیچ ارتباطی با هم ندارد.

در شعر دوم حتی به کلمه‌ای آشنا که در جای



عنوان شاعر، از یک تصویرگر چیست؟
 صالحی: من پیش زمینه چندانی برای حرف‌هایی که می‌خواهم بزنم، ندارم. ممکن است نکته‌ای که به ذهنم می‌آید، بگویم و بعد هم از حرفی که زده‌ام، راضی نباشم.
 البته شاید چون دقت زیادی به تصویرهایی که در ارتباط با شعرهایم کشیده شده، نشان داده‌ام، نکاتی مدنظر بوده است که با در نظر گرفتن آن‌ها، تصویرهای آقای شفیع‌ی را در مورد شعرهای خودم بیشتر می‌پسندم.
 من هم با آقای نصر موافقم که در شعر مهم‌ترین چیز «شعریت» است.
 البته این «شعریت» می‌تواند در کار شاعران گوناگون، کاملاً متفاوت باشد.
 ممکن است تصویرگری با یک نوع شعر ارتباط برقرار کند و با شعر دیگر ارتباط نگیرد.
 به نظر من این اصلاً دلیل بر خوب یا بد بودن آن شعرها نیست.
 مهم این است که شاعر و تصویرگر، به لحاظ حسی به هم نزدیک باشند این طوری نتیجه کار خیلی خوب خواهد شد.
 اگر گفتم کار آقای شفیع‌ی را روی شعرهایم بیشتر می‌پسندم، دلیلش این است که فکر می‌کنم ایشان با من هم حسی بیشتری دارند. چیزی که در مورد کار تصویرگر برای من در درجه اول اهمیت قرار داده، این است که او تصویرهای موجود در شعر را

باز تولید نکند. این چیزی جز دوباره کاری نیست. برعکس باید طوری شعر را تصویرگری کند که همان حس‌ها و حالت‌ها به زبان خط و رنگ بیان شود.
 این به نظر من خیلی مهم است. چون یکی از خصوصیات دیگر شعر، ابهام آن است و من خیلی ابهام را دوست دارم، به ویژه در شعر نوجوان وقتی می‌بینم که یک تصویرگر هم می‌تواند آن ابهام را با زبان تصویری در کارش نمایش دهد، لذت می‌برم. دوست دارم بیننده اثر، خودش بتواند چیزهایی در اثر کشف کند. همان طور که در شعر، خواننده می‌تواند خیلی چیزها را دوباره خوانی و چند باره خوانی کشف کند. حتی دوست دارم که تصویر بتواند برداشت‌های متفاوتی را هم به بیننده هایش منتقل کند.
 ممکن است درست هم نباشد، ولی همان طور که یک خواننده می‌تواند از یک شعر برداشت‌های متفاوتی داشته باشد، می‌شود از یک تصویر هم برداشت‌های متفاوت و مختلفی داشت. حتی شاید یک بیننده در زمان‌های متفاوت برداشت‌های متفاوتی از یک تصویر داشته باشد. این نکته نیز برای من خیلی اهمیت دارد. مساله دیگر، ایماژ یا تصویر است که در شعر هم وجود دارد. البته تصویری که در شعر و با کلمات ساخته می‌شود، خیلی فرق دارد با تصویری که با خط و نقطه و این جور چیزها پدید می‌آید. من فکر می‌کنم این دو مقوله جدا از هم است که فقط اسم آن‌ها یکی است.

تصویری که در شعر هست، به نظرم یک تصویر واقعاً خیالی است که به تعداد خواننده‌های شعر، تجسم بصری می‌یابد.
 «تنور لایه چنان برفروخت بادبهار، که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد»
 از لحاظ تصویرسازی، این بیت تصویرهای عجیب و غریب و پیچیده‌ای دارد که فکر می‌کنم در ذهن‌های آدم‌های مختلف، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. نمی‌دانم که اگر یک تصویر گر بخواهد این بیت را به تصویر بکشد، آن تصویر چه چیزی می‌تواند باشد؟ شاید تصویرهایی در این شعر باشد که اصلاً با ابزار مادی به تصویر کشیده نمی‌شود و فکر می‌کنم زیبایی تصویر شعری هم در همین است.
 اکرمی: ممنون. فرصتی بود برای تصویرگران ما که پای صحبت یک شاعر بنشینند. خب، حالا می‌توانیم به پرسش و پاسخ پردازیم. هم می‌توانید پرسش‌هایی از آقای نصر و خانم صالحی داشته باشید و هم پرسش‌هایی از گروه‌های مختلف.
 مرکزی: آقای نصر، گفته شد که در داستان نسبت به شعر، تخیل کم‌تر است. از نظر من، در داستان هم تخیل وجود دارد. مثلاً ما مجموعه‌ای از روش‌های آموزشی داریم که از طریق بازی، تخیل و سرگرمی، مطالب را به بچه‌ها آموزش می‌دهند. می‌توان داستان را از این منظر هم دید. البته، تخیل در داستان حد و حدودی دارد و مثل شعر، سیال



نصر:
شعر علاوه بر «شعریت»
موسیقی و ابهام دارد
و خیلی تخیلی تر از
داستان است



وقت نمی‌توانید کلمات را عیناً تصویر کنید، اما می‌توانید آن فضا را ارائه دهید و آن نگاه را مطرح کنید.

مرکزی: آن فضا نمی‌تواند مفهوم کلمات باشد؟
نصر: در این صورت، امکان دارد نتوانیم به مفهوم واژه «ماجرا» در شعر حافظ پی ببریم. دوستان می‌دانند که واژه «ماجرا» خیلی پیچیده است.

حافظ می‌گوید: «ماجرا کم کن و بازاً که مرا مردم چشم» شما چه طور می‌توانید این را معنی کنید؟ برعکس، می‌توانید به جهان بینی و نگرش حافظ پی ببرید و برایش تصویری عالی بکشید. بعید است کسی بتواند مفهوم دقیق تک‌تک این واژه‌ها را دریابد. البته، در مجموع باید از مفاهیم سردرآورد، ولی درک نگاه شاعر اهمیت بیشتری دارد.

بارها دیده‌ام که دانشجویان، کارهای مرا سوررئالیستی می‌نامند و یا از شاعر و نقاشی به عنوان سوررئالیست نام می‌برند که اگر دقت کنیم، می‌بینیم که آن شاعر یا نقاش اصولاً سوررئالیست نیست. هر اثر فانتزی را نمی‌توان سوررئالیستی دانست. سوررئالیست نگرش خاصی دارد که اساس آن تکیه بر ناخودآگاه است؛ یعنی در کار سوررئالیستی، خودآگاه اثر را هدایت نمی‌کند، بلکه ناخودآگاه کار را پیش می‌برد و اگر چیزی معادل این ارائه شود، آن کار سوررئالیستی است. اما اگر من کله اسب را به بدن یک انسان بچسبانم و نظر خاصی از این کار داشته باشم، این دیگر سوررئالیستی نیست. من به طور

جایگاه ویژه خودشان را پیدا کنند. برای مثال، حافظ کلماتی مثل تنور، لاله، غنچه و... را از تجربیات روزمره کسب کرده، اما این‌ها را در جایگاهی قرار داده که ویژه خود حافظ است. اشیا در طبیعت، سازمان‌دهی خاصی دارند. مثلاً همه چیزهایی که سنگین هستند، روی زمین قرار می‌گیرند؛ لاله، تنور، صندلی، میز و... به یاد شعر سهراب سپهری افتادم؛ آن‌جا که می‌گوید: «بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست». در این شعر، هیچ چیز سر جای خودش نیست و ما با جهان خاص سپهری مواجه هستیم. خواننده باید ویژگی‌های این جهان را کشف کند.

مرکزی: شاید لازم باشد که مفهوم واژه‌ها را درک کنیم، جدا از آن ارتباط شعری بین کلمات، گاهی ممکن است شاعر بر اساس مفهوم کلمات، روابطی خلق کند که اصولاً شخصی باشد. آیا تصویرگر هم نمی‌تواند از آن نشانه‌های بصری چنین استفاده‌ای بکند؟

نصر: اگر منظورتان این باشد که ما باید به مفهوم واژه‌هایی که شاعر استفاده می‌کند، پی ببریم، من به چنین چیزی معتقد نیستم.

مرکزی: تصویرساز هم می‌تواند چنین کاری بکند.

نصر: نه تصویرساز لزوماً تصویری ارائه نمی‌دهد که برای مخاطب قابل فهم باشد. ببینید، تصویر معادل بصری یک نوشته است. شما هیچ

تخیل در داستان باید در خدمت حرکت کلی داستان باشد. نمی‌دانم درست می‌گویم یا نه؟
نصر: اگر به گفته‌های من دقت کرده باشید اشاره کردم که آن چه شعر و غیر شعر را متفاوت می‌کند، نه تخیل که «شعریت» است. من بیشتر به رابطه‌ها فکر می‌کنم؛ روابطی که بین عناصر تصویر وجود دارد. خانم صالحی بی‌تی از غزلیات حافظ را خواندند و اشاره کردند به این که تصویر پیچیده‌ای دارد. من می‌خواهم بگویم که در هر نگرشی، اشیا به صورت‌های خاصی سازمان‌دهی می‌شوند. حالا این «خاص» می‌تواند به یک شاعر مربوط باشد یا یک نقاش. حتی می‌تواند مربوط به یک پیامبر باشد. وقتی نگرش خاصی ارائه می‌شود، اشیا نیز به شک خاصی در آن نگرش سازمان‌دهی می‌شوند. اگر آن نوع سازمان‌دهی توسط تصویرگر کشف شود، در این صورت برای همه غزلیات حافظ می‌شود فقط یک تصویر ارائه داد. اعتقاد من بر این است که برای همه شاهنامه هم می‌شود یک تصویر ارائه کرد. اگر رابطه‌ای که فردوسی و حافظ بین اشیا برقرار کرده‌اند، کشف شود، شعرشان نیز قابل تصویر شدن است. در هر صورت، تصویر فقط مربوط به تخیل نیست.

شعری: منظور شما از اشیا عوامل شعری است یا عوامل ذهن هنرمند؟

نصر: امکان دارد اشیا از امور تجربه شده گرفته شده باشند، ولی در جهان شخص شاعر یا هنرمند،



نصر:
ما معمولاً از واژه‌ها و
اصطلاحاتی استفاده می‌کنیم که
درک مشترکی از آن‌ها نداریم.
مثلاً در همین گفت‌وگویی که
امروز داشتیم در مورد تصویرگری
کتاب‌های شعر کودک،
به نظرم دچار
چنین مشکلی بودیم

منطقی می‌خواهم مطلبی را بیان کنم، در این صورت، خیلی اهمیت دارد که مانگرش هنرمند را به دقت کشف کنیم.

واقعیت این است که من اصلاً فکر نمی‌کنم تصویرگری، کار آسانی باشد. البته معنی این حرف، آن نیست که جوان‌ترها دست از کار بکشند. یک دقیقه هم نباید دست ننگه داشت. همین طوری باید کار دنبال شود، ولی به طور جدی من فکر می‌کنم همیشه کارهای خوب، کارهای جدی است، چون به هر صورت فرهنگی را در خودش منعکس می‌کند. اگر نقاشی سنتی ایرانی (آن چیزی که به عنوان مینیاتور مطرح است)، فرهنگی را در خودش منتقل نمی‌کرد، یک ورق آن تا به حال نمانده بود. همان طور که نقاشی بیزانس و امپرسیونیستی نیز چنین است. نقاشی امپرسیونیستی، چکیده فرهنگی خاص در یک مقطع زمانی خاص است. همان طور که کار کمال‌الدین بهزاد چنین است. چنین آثاری به عنوان میراث فرهنگی بشری، نگهداری می‌شود و عزیز است. گارسیا مارکز، زمانی که خطر جنگ اتمی دنیا را تهدید می‌کرد، می‌گفت: شما را به خدا بیابید اثری مثل «لبخند ژوکوند» را در محفظه خاصی بگذارید که اگر دنیا از بین رفت، آیندگان بدانند ما چه چیزهایی داشته‌ایم. او این را کاملاً می‌فهمید که چیز کوچکی که بتواند تمام فرهنگ بشر را منتقل کند، تابلویی مثل لبخند ژوکوند است.

شهبازی: آقای نصر، شما اشاره کردید به این

چارچوب، بی نهایت برداشت و تأویل داشته باشید. حرف من این است که نمی‌توان خودسرانه تأویل کرد. من با خودسرانه بودن تأویل موافق نیستم. اکرمی: آقای نصر، من هم سؤالی دارم. در واقع می‌خواهم بحث را کمی بیرونی‌تر کنم. به نظر شما وضعیت تصویرگری کتاب‌های شعر، در حال حاضر چه‌گونه است و آیا از ویژگی خاصی برخوردار هست یا نه؟

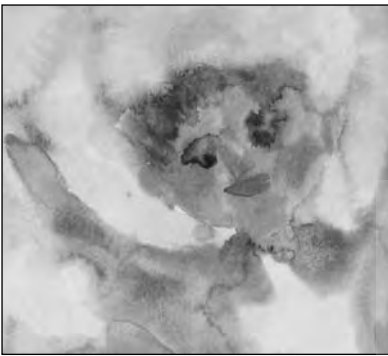
تصویرگرهای خوبی در این زمینه تلاش کرده‌اند؛ مثل بنی اسدی، همتی، نیکان پوره، خائف و خودتان. از صحبت خانم صالحی، این طور برداشت می‌شود که گاهی تصویرگرها فاصله‌ای بین شعر و تصویرگری قائل نیستند و در واقع، ترجمه عین به عین یک شعر را به صورت تصویر در می‌آورند. به نظر شما این‌گونه عمل کرد، شکل رایج تصویرگری شعر در کتاب‌های امروز نیست؟

نصر: من موقعیت تصویرگری ایران را خیلی خوب ارزیابی می‌کنم. کسانی که به خارج از کشور رفته‌اند و کارهای خوبی دیده‌اند، می‌دانند که ما زمانی فکر می‌کردیم نقاشی‌مان خیلی عقب است. در حالی که امروز معلوم شده که نقاشی ایران، از خیلی جاها جلوتر است. همین طور تصویرگری، به دلیل سابقه درخشانی که داشته. اما در مورد شعر، فکر می‌کنم که سهل‌انگاری شده، البته من عموماً تقصیر را به گردن ناشران می‌اندازم. معتقدم ناشران، چنان تصویرگران را تحت فشار قرار می‌دهند که

که وقتی تصویرگر می‌خواهد شعری را تصویر کند، باید به فضای آن شعر نزدیک شود و زبان شاعر را بشناسد. نکته‌ای که به نظر من می‌رسد، این است که تصویرگر در این جا کار شخصی‌تری می‌کند. به عبارتی، بر حسب تأثیری که آن شعر بر او می‌گذارد، تصویر را می‌سازد. حال اگر مطابق صحبت شما، تصویرگر خواهد به نگرش شاعر نزدیک شود و براساس آن کار کند، از آن جا که نگرش شاعر واحد است، بنابراین، کار تصویرگرهای مختلف در مورد چنین اثری لزوماً چنین اثری لزوماً باید شبیه هم و یکسان باشد. این خیلی با واقعیت نمی‌خواند. من فکر می‌کنم در این جا تصویرگر، تصویر شخصی خودش را ارائه می‌کند. انگار که متن دو مؤلف دارد؛ یکی با زبان واژه‌ها خلق می‌کند و دیگری با زبان خط و حجم.

نصر: منظورتان پرداختن به تأویل است که این روزها خیلی مطرح می‌شود؟ من نمی‌گویم که تأویل شخصی نشود. هر چیزی عملاً تأویل شخصی دارد، ولی به هر صورت، دامنه این تأویل‌ها را خود متن مشخص می‌کند و تأویل‌هایی که دیگران می‌کنند، نمی‌تواند خیلی دور از هم و یا بیرون از آن محدوده باشد. مثلاً ما از یک متن حماسی نمی‌توانیم تاعویلی عرفانی داشته باشیم و یا این از متن عرفانی نمی‌توانیم تأویل ماتریالیستی کنیم.

خلاصه این که هر متنی، یک چارچوب کلی و یا یک جهان‌بینی دارد که شما می‌توانید در آن



حجوانی: داستان مثل یک منحنی سینوسی، اوج و فرودی دارد. در صورتی که شعر از یک منحنی موجی تبعیت می کند و فراز و فرود منطقی ندارد

یعنی تئوری سازنده، آن است که از دل تجربه به دست بیاید. اما برای این که این تجربه‌ها شکل دانشگاهی و آکادمیک پیدا کند، دوستان صاحب تجربه باید بیایند و تجربه‌هایشان را در این زمینه مطرح کنند. شاید خودشان هم ندانند که این صحبت‌ها چه قدر می‌تواند سودمند باشد.

من دلم می‌خواست بحث کنیم و ببینیم که تفاوت عمده داستان و شعر در چیست؟ تفاوتی که الان به ذهن من می‌آید، این است که شعر مثل تعدادی غنچه است که در جاهای مختلف شکفته می‌شوند. از دور که نگاه می‌کنید، چون گل شکفته می‌بینید و این منظره زیبایی است. امکان دارد این‌ها با هم ارتباط ارگانیک نداشته باشند، و حس‌های پراکنده باشند ولی داستان مثل مارمولک بازیگوشی است که از زیر یک بوته در می‌آید و روی هوا هم نیست، بلکه روی زمین است و حرکت می‌کند. این حرکت، همان روایت است هر روایتی شروعی دارد و تنه و پایان، ولی شعر این جور نیست. آن چه من تا به حال از تعریف تئوریک داستان و شعر دریافته‌ام این است که در شعر، کلام خیلی مهم است و اصل بر کلام است. در داستان، اصل بر پلات (plot) و طرح است. داستان را می‌شود ترجمه کرد، ولی شعر را نمی‌شود.

مرتضی زاهدی هم نگفت که داستان و شعر یکی است؛ گفت که تصویرگری این دو، هیچ تفاوتی با هم ندارد و هر دوشان یک فرآیند تخیلی

تصاویر شعرهای چاپ شده در کتاب‌های کودک در ایران صحبت کنیم، باید بگویم که موفق نبوده. اکرمی: صحبت‌هایی که گروه‌ها به صورت جمع‌بندی کار مشورتی مطرح کردند، برای من خیلی جالب بود. این حرف‌ها، نشان می‌داد که گفتمی در این مورد خیلی زیاد است. اغلب ما کارمان به صورت تجربی شکل گرفته و مهارت‌های ما مهارت‌های حاصل از تجربه است. به عبارتی، بیشتر وقت‌ها روی کارمان مطالعه کافی نکرده‌ایم و ژرف‌نگری نداشته‌ایم. این گفت‌وگوها نشان می‌دهد که خیلی نکات تازه در بحث‌ها هست. به نظر من، استمرار این بحث‌ها زمینه‌های خیلی خوبی برای کار تصویرگری فراهم خواهد آورد. گرچه فکر می‌کنم که زمان بیشتری لازم است تا نتیجه بحث، در گفت‌وگوهای چند جانبه جا بیفتد.

نصر: من اطمینان دارم که اگر شما پنج جلسه در مورد تصویرگری شعر در این جا برگزار کنید، تصویرگری شعر قطعاً متحول می‌شود. تصویرگر حرفه‌ای زیاد داریم و فقط کافی است که آن فضا را کشف کنند.

حجوانی: این بحث ضرورت دانستن تئوری که آقای اکرمی مطرح کردند، دو صورت دارد. در حالت اول، کسی که می‌خواهد تجربه کند، دنبال تئوری می‌رود و در حالت دوم، تئوری را از تجربه به دست می‌آورد. صورت دوم، خیلی مفیدتر است؛

آن‌ها فرصت نمی‌کنند به متن شعری و متن تصویری بپردازند. این حساب دودوتا چهارتا است. همین مسئله، بیشترین ضربه را به تصویرگری ما می‌زند. تصویرگران ما حتی وقت نمی‌کنند با خود شاعر حرف بزنند. در نتیجه، نمی‌توانند نگاه و نگرش را کشف کنند.

در این صورت ما در تصویری که مربوط به شعر است، حادثه شاعرانه‌ای نمی‌بینیم و با تصویر شعر مواجه نیستیم. این از همان مواردی است که باید کنار گذاشته شود. اما واقعیت این است که در کار خیلی‌ها نوعی تعهد شعری هست. مثلاً بنی اسدی می‌گوید که با شعر راحت‌تر برخورد می‌کند؛ چون اصلاً بیان تصویری‌اش شعر است. اشکال در تصاویر او آن قدر سیال حرکت می‌کنند که شما می‌توانید کنار خیلی از شعرها چنین تصویرهایی را چاپ کنید. فکر می‌کنم آقای بنی‌اسدی موفقیت‌های خیلی خوبی هم به دست آورده‌اند.

هم‌چنین، کاری که خانم شهبازی کرده‌اند برای شعرهای آقای کشاورز، فکر می‌کنم کار خیلی خوبی است و شاید از بهترین کارهایی باشد که در این زمینه دیده‌ام. متأسفانه، آن شعرها به خوبی این تصویرها نیست و حتی می‌توانم بگویم که از دید من، کتاب آقای کشاورز اصلاً شعر نیست. واقعاً کتاب بدی است و حیف است که تصویر خانم شهبازی، در آن کتاب قرار بگیرد. بنابراین، کارهای خوبی هم وجود دارد. مجموعاً اگر بخواهیم راجع به



مرکزی:

شعر از سادگی و روانی برخوردار است؛ مخصوصاً شعر کودک.
 زمانی که این شعر در اختیار تصویرگر قرار می‌گیرد،
 او با احساس کامل با آن برخورد می‌کند و ممکن است
 به همان روانی و سادگی، نشانه‌های موردنظر و خلاقیت هنری اش را
 به کار ببرد و آن را اجرا کند

دارد. من از صحبت زاهدی این را فهمیدم. در شعر کلام اصل است و در داستان چارچوب، این نکته خیلی مهم است من استناد می‌کنم به نقل قولی از بهاءالدین خرمشاهی.

او در جایی پیشنهاد داده بود که همه آدم‌ها تا سی‌سالگی هرچه دست‌شان می‌آید، بخوانند و از سی‌سالگی به بعد، فقط کتاب‌های تخصصی خودشان را مطالعه کنند و در یک زمینه متخصص شوند. شاید در تصویرگری هم بشود چنین پیشنهادی را مطرح کرد، به این معنا که ابتدا دوستان، روی سفارش‌های گوناگون (کتاب‌های شعر و داستان) و آموزشی و عملی طبع‌آزمایی کنند و به تدریج بروند سمتی که راه و روش ویژه تصویرگری خودشان را پیدا کنند. آقای بنی‌اسدی در جایی گفته که من با شعر راحت‌تر هستم. ممکن است این حرف را در سال‌های اول تصویرگری‌شان نزنند باشد. احتمالاً ابتدا روی متن‌های مختلف کار کرده و بعد به تدریج، رسیده به این که باین تیپ کارها راحت‌تر است. این خیلی مهم است که تصویرگرها با متن و ادبیات زندگی کنند. به نظرم، یکی از آفت‌هایی که جامعه نویسندگی را تهدید می‌کند این است که نویسندگانی ما خیلی اهل مطالعه نیستند، گاهی آدم توقعش از تصویرگرها کم‌تر است. ولی من مطمئن هستم اگر تصویرگرها با متن زیاد سر و کار داشته باشند و ادبیات بخوانند، این موضوع در کشف راه و روش تصویرگری‌شان

خیلی مؤثر خواهد بود. منطبق هر کدام از این‌ها (داستان و شعر) که پیدا کنند، تصویرگری‌شان هم راحت‌تر می‌شود. اشاره‌ای هم که به نقش ناشر شد، اشاره مهمی است توصیه‌های ناشر، اگر حالت تحمیلی داشته باشد، می‌تواند بسیار گمراه‌کننده باشد. اما اگر ناشر انسانی فرهیخته و فهمیده باشد، می‌تواند با سفارش درست، به تصویرگر کمک کند. به قول مرتضی ممیز، بهتر است از سفارش غول وحشتناکی درست نکنیم. گاهی سفارش ما را از برج عاج‌مان پایین می‌آورد و نگاه ما را نسبت به واقعیت‌های جامعه، عینی‌تر می‌کند. در این مورد، خود نصر را هم می‌شود مثال زد. او قبل از این که مدیر گرافیک یکی از انتشارات شود، در دنیای خودش بود؛ اگرچه کارهای خوبی هم داشت، با وجود این، از وقتی خودش را مقید کرد که کنار یک ناشر بنشیند، قضیه خیلی فرق کرد. حالا ممکن است که آن ناشر اطلاعات فنی و تکنیکی زیادی هم نداشته باشد، اما تجربه بازار کار را دارد. به نظرم تعاملی که نصر با آن ناشر و دیگر ناشران داشت، باعث شد که ما با تحولی در کارهایش مواجه باشیم، اگر بخوانند زمانی سیر حرکت کارهای کریم نصر را بررسی کنند، می‌توانند این تحول را ببینند، معنای این حرف، آن نیست که کار نصر بازاری شده و افت کرده؛ چون او در کارش خیلی جدی است.

انفراقی که افتاده، این است که کارهای او به مخاطب نزدیک‌تر شده است.
 مرکزی: در دنباله صحبت‌های آقای حجویانی، می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که نباید برای دوستان این اشتباه پیش بیاید که چون در شعر، دست تصویرگر باز است و می‌تواند اشیا را جابه‌جا و سیال برخورد کند، بنابراین، بی‌توجه به متن عمل شود.
 حجویانی: به خصوص این که در دانشگاه‌های ما، روی طراحی خیلی کم کار می‌شود و همه دنبال تغییر شکل و دفرماسیون می‌روند؛ برای این که ضعف طراحی‌شان را پنهان کنند. شعر هم که جان می‌دهد برای دفرماسیون! به عرض معذرت از تصویرگرها!
 مرکزی: ممکن است خیلی‌ها با شعر راحت برخورد کنند، اما همان‌طور که داستان، به اندیشه و تأمل نیاز دارد، شعر هم به همین صورت است. ضمن آن که خلاقیت بیشتری راطلب می‌کند.
 اکرمی: خیلی ممنون. اگر اجازه بدهید، چند نکته را در پایان جلسه یادآوری کنم: اول این که فکر می‌کنم جلسه خیلی خوبی بود. در نظر داریم جلسه‌ای را هم به بررسی آثار آقای نصر اختصاص بدهیم که با همکاری خودشان این جلسه انجام خواهد شد. اما در جلسه بعدی، یعنی در نشست هجدهم نقد آثار تصویرگران، آثار تصویرگری آقای فرشید شفیعی را بررسی خواهیم کرد. از همه دوستان تشکر می‌کنیم.